

معنی واژه در متن

- سیر: ۱. سیر و پیاز ۲. سیر و گرسنه ۳. آبی سیر (پرننگ)
- دم: ۱. دم و بازدم ۲. دم نزن: (حرف نزن) ۳. در دم کارش را تمام کرد (لحظه)
- است: ۱. هوا سرد است (فعل اسنادی) ۲. او در خانه است (وجود دارد: فعل غیراسنادی)
- بود: ۱. کودک شاد بود. (فعل اسنادی) ۲. خدا بود اما در میان ما نبود (فعل غیراسنادی)
- شد: ۱. هوا سرد شد (فعل اسنادی) ۲. به گرمابه شد (رفت: فعل غیر اسنادی)
- چون: ۱. چون گل زیباست (ادات تشبیه) ۲. چون به خانه رسید، کسی را ندید (وقتی)
۳. رفت چون خسته بود (زیرا)
- دولت: ۱. خوشبختی (گذشته) در دولت به رخم بگشادی ۲. ثروت (گذشته) دولت فقر به من ارزانی دار
۳. هیئت وزیران (امروز)

مُمال: تبدیل واج الف به ی

اسلامی: اسلیمی هلام: هلیم سلاح: سلیح مزاح: مزیح

صفت عالی / برترین

در صورتی نقش وابسته پیشین / صفت برترین / صفت عالی را دارد که:

۱. پیش از هسته قرار گرفته باشد و توضیح هسته باشد

۲. کسره نگرفته باشد

بهترین دوستِ تو، داناترین افراد است

ص: برترین مسند

دوست که کسره گرفته است، هسته است پس بهترین وابسته پیشین آن است

داناترین که خودش کسره گرفته است، هسته است و نصف برترین نیست.
بهترین را می‌خواهم.

وقتی مضاف‌الیه جمع می‌گیرد، خودش هسته است

نیکوترین قصه نیکوترین قصه‌ها

صفت برترین هسته هسته مضاف‌الیه

استفهام/ پرسش انکاری (سال نهم)

۱. گوینده پاسخ سؤال را می‌داند اما باز می‌پرسید

۲. پاسخ سؤال منفی است

۳. هدف پرسشگر، تأکید است.

به جز علی که آرد پسری ابوالعجایب/ که علم کند به عالم شهدای کربلا را؟

به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من / چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا؟

۱. شهریار، پاسخ این پرسش‌ها را می‌دانسته

۲. پاسخ این پرسش‌ها منفی است: هیچ‌کس

۳. شهریار برای تأکید بر موضوع این پرسش‌ها را مطرح کرده است.

رای فک اضافه فک: جدایی ترکیب اضافی را از هم جدا می‌کند (دوره اول)

ترکیب اضافی: هسته / مضاف + - + مضاف‌الیه اسم + اسم

در کلاس قلب من چشم تو گل باغ دوست من راه شیراز دل او کشور آنها

رای فک اضافه ۱. وسط این ترکیب می‌نشیند و بین مضاف و مضاف‌الیه را فک می‌کند یعنی جدا می‌کند.

۲. جای مضاف و مضاف‌الیه را تغییر می‌دهد.

کلاس را در (درِ کلاس) مرا قلب (قلبِ من) ترا چشم (چشمِ تو) باغ را گل (گلِ باغ)
من را دوست (دوستِ من) شیراز را راه (راهِ شیراز) او را دل (دلِ او) آنها را کشور (کشورِ آنها)

او را دل از دست برفت. آنها را کشور از دست رفت. مرا امید تویی. دریا را آب بالا آمد

رای حرف اضافه:

او را گفتم: به او گفتم را به معنای حرف اضافه به

با چشم ادب نگر پدر را با چشم ادب به پدر نگاه کن را: حرف اضافه به معنای به

ترکیب وصفی مقلوب:

ترکیب وصفی: هسته / موصوف + - + صفت بیانی مرد نیک مرد پیر رنگ آبی رود سفید رود
سرخ

ترکیب وصفی مقلوب: ۱. جای صفت و موصوف عوض می‌شود

۲. کسره بین صفت و موصوف حذف می‌شود.

نیک‌مرد (مرد نیک) پیرمرد (مرد پیر) آبی‌رنگ (رنگ آبی) سفیدرود (رود سفید) کج‌کلاه:
کلاه کج

سیاه‌بخت (بخت سیاه) بهروز (روز به) گرم‌خانه (خانه گرم) سردخانه سرخ‌رود دیگر
روز

دیرینه‌دوست (دوست دیرینه)

ترکیب اضافی مقلوب:

هسته + _ + مضاف‌الیه اسم + اسم ایران‌زمین (سرزمین ایران) ماهدخت (دختِ ماه) شاهدخت

غمخانه (خانهٔ غم) پری‌دخت

حذف به قرینه لفظی و معنوی (سال دهم)

برای جلوگیری از تکرار، واژه یا واژگانی از جمله حذف می‌شود.

امید را در نومیدی بسته دان و نومیدی را در امید

(«بسته دان» برای جلوگیری از تکرار حذف شده است و لفظ آن در جملهٔ قبلی وجود دارد)

***حتماً در حذف به قرینهٔ لفظی، واژه یا واژگان حذف شده در جملهٔ قبلی یا بعدی وجود دارد.**

سعید را در خیابان دیدم و بعدش مریم را. (در خیابان دیدم) برای جلوگیری از تکرار حذف شده و چون لفظ این واژه‌ها در جملهٔ قبلی آمده بود، به این نوع حذف می‌گوییم حذف به قرینهٔ لفظی.

حذف به قرینهٔ معنوی:

به علت پرکاربرد بودن، آشنا بودن ذهن همه با موضوع یا آشکار بودن آنچه حذف شده از معنی جمله، واژه یا واژه‌هایی حذف می‌شوند.

به نام خدا (آغاز می‌کنم) تولدت مبارک (باشد) دو دو تا چهار تا (می‌شود)

همهٔ شبه جمله‌ها حذف به قرینهٔ معنوی دارند. به‌به! (خوشمزه است) آه! (ناراحتی) آخ (درد)

آمد) زهرا! (زهرا تو را صدا می‌کنم به من توجه کن) آه (بدم آمد)

*حذف فعل «است» به قرینهٔ معنوی، بعد از واژهٔ «به / بهتر» بسیار رخ می‌دهد.

تلاش بیهوده به از خفتگی (است) به قرینهٔ معنوی حذف شده است. از معنای جمله پی بردیم که چه واژه‌ای حذف شده است.

عهد نابستن از آن به که ببندی و نپایی فعل است به قرینه معنوی حذف شده است.

مسند (سال دهم)

۱. حالت و اسم و شغل با فعل اسنادی (است، نیست، هستند، هستی، هستم، بود، شد، گشت، گردید، باد، باشد)

هوا سرد شد تولدت مبارک باد من معلم هستم او شاد بود

*به تفاوت معنایی فعل اسنادی (کار انجام نمی‌دهد) و غیراسنادی (کار انجام می‌دهد) دقت کنید:

باش، است و بود به معنای وجود داشتن اسنادی نیست همین جا باش! باش: فعل غیر اسنادی

شد به معنای رفتن، اسنادی نیست به گرمابه شدیم

گردید و گشت به معنای چرخیدن اسنادی نیست. پلیس شهر را گشت

۲. مسند متممی من از تهران هستم (تهرانی) من در فکر هستم (فکری) پارچه از ابریشم است (ابریشمی)

تهران: متمم از تهران: مسند متممی

۳. مسند با فعل چهار جزئی:

فعل گذرا به مسند اگر گذرا به مفعول شود، دیگر اسنادی نیست.

فعل چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند: کرد، گردانید، کنند

شد: فعل اسنادی کرد، گند: فعل غیر اسنادی گردید: فعل اسنادی گردانید: فعل غیر اسنادی

هوا سرد شد باران هوا را سرد کرد/ می‌کند / گرداند در باز است او در را باز کرد.

آموختن روز من را پربار کرد.

نهاد گروه مفعولی مسند فعل غیراسنادی

۴. مسند با فعل ۴ جزئی: نامیدن، دانستن، یافتن، خواندن، صدا زدن، دیدن

مادر کودک را علی نامید. نام کودک علی است

دانش‌آموزان این مبحث را دشوار می‌دانند. این مبحث برای دانش‌آموزان دشوار است

وزیر ناصر خسرو را اهل فضل یافت. به نظر وزیر، ناصر خسرو اهل فضل است
نوه مادربزرگش را عزیز صدا می‌زند مادر بزرگ عزیز است
نوجوانان مسائل را گونه‌ای دیگر می‌بینند. در نظر نوجوانان، مسائل گونه‌ای دیگر است.

تفاوت مسند و قید

۱. قید، توضیح اضافه و قابل حذف است برخلاف مسند که با حذف آن جمله ناقص می‌شود.
دانش‌آموزان مبحث را سخت آموختند. دانش‌آموزان، مبحث را آموختند.

قید

دانش‌آموزان به علت تابش نور در تخته، مطالب را سخت دیدند.

قید

امروز هوا خیلی سرد شد.

قید مسند

شمارش اجزای جمله:

هر جمله حداقل ۲ جزء (نهاد و فعل) دارد. بعضی از جمله‌ها علاوه بر نهاد و فعل به جزء دیگری نیز نیاز دارند مانند مفعول / مسند / متمم اجباری.

در شمارش اجزای جمله فقط نقش‌های اصلی شمرده می‌شوند مانند نهاد، فعل، مفعول، مسند و متمم اجباری نه اختیاری.

در شمارش جمله‌ها، وابسته‌های پیشین (صفت اشاره، تعجبی، پرسشی، شمارشی، مبهم، برترین، شاخص و ممیز) و پسین (مضاف‌الیه و صفت بیانی)، قید و نقش‌های تبعی (معطوف، بدل، تکرار) شمرده نمی‌شوند.

آمد، رفت، خوابید، نشست، ایستاد، جوشید، رقصید

فعل جمله‌های دو جزئی

است، بود، شد، گشت، گردید، باشد، باد	گذرا به مسند	فعل جمله‌های سه جزئی
خورد، نوشید، پوشید، شنید، دید	گذرا به مفعول	
نگریست، جنگید، ترسید، پرهیز کرد، مکالمه کرد،	گذرا به متمم	
	گذرا به مفعول و مفعول	فعل جمله‌های چهار جزئی
داد، یاد داد	گذرا به مفعول و متمم	
نامید، یافت، دانست، دید، صدا زد،	گذرا به مفعول و مسند	
گفت	گذرا به متمم و مسند	

او فقرا را لباس پوشاند

مادر کودکش را شیر داد.

مادر به کودکش شیر داد

معلم به شاگردش درس را یاد داد.

مادر فرزندش را سعید نامید.

ناصر خسرو وزیر را صاحب فضل یافت.

من این کار را زشت می‌دانم.

عاشق، معشوق را زیبا دید.

او دخترش را عسل صدا می‌زند.

او به مادر بزرگش عزیز می‌گوید.

رقص / جهش / پرش ضمیر (سال دهم)

برای رعایت وزن شعر، ضمیر متصل از جای خود به جای دیگری منتقل می‌شود یعنی به واژه دیگری می‌چسبد.

روش تشخیص: ضمیر پیوسته / متصل (م، ت، ش، مان، تان و شان) را در شعر بیابید به جای آن ضمیر جدا بگذارید و به معنای جمله دقت کنید. اگر معنا درست بود، جهش ضمیر نداریم ولی اگر

جمله، بی معنی شد جهش ضمیر صورت گرفته است. حال ضمیر را به واژه‌های دیگر می‌چسبانیم و امتحان می‌کنیم تا مشخص شود به کجا تعلق دارد.

*حافظ «عشقت رسد به فریاد گر خود به سان حافظ/ قرآن ز بر بخوانی در چهارده روایت» عشق به فریادت رسد

«عشق تو» معنی نمی‌دهد عشق به فریاد تو برسد، معنی می‌دهد

*خدایا به ذلت مران از درم / که صورت نبدد دری دیگرم با ذلت مرانم

خدایا از «درِ من» مران معنی نمی‌دهد خدایا مرا با ذلت از در مران

*مدامم مست می‌دارد نسیم جعد گیسویت مدام مست می‌داردم

«مدامِ من» معنی نمی‌دهد

*خرابم می‌کند هر شب فریب چشم جادویت

«خرابِ من» می‌کند معنی نمی‌دهد فریب چشم جادویت هر شب خراب می‌کندم

*مبادا خالی ات شکر ز منقار منقارت از شکر خالی مباد

«خالی تو» معنی نمی‌دهد «منقار تو» از شکر خالی نباشد

*عنان مپیچ که گر می‌زنی به شمشیرم می‌زنییم به شمشیر

می‌زنی «شمشیر من» معنی نمی‌دهد تو مرا به شمشیر می‌زنی

*گفتم کی ام دهان و لب ت کامران کنند دهان و لب ت کامران کنندم

«کیِ من» معنی نمی‌دهد کی مرا کامران کنی

*عشقم چنان ربود که دنیا و آخرت افتاد چون دو قطره اشک از نظر من

جمله ساده و مرکب (سال دهم)

جمله مستقل: ۱. جمله مستقل ساده (یک فعل دارد)

۲. جمله مستقل غیرساده/ مرکب (حداقل دو فعل دارد)

جمله مستقل: آمد غذا خوردیم کتاب را خواندم با زهرا صحبت کردم

جمله مرکب: آمدم تا ببینمت خواندم که بدانم رفتم چون خسته بودم

استفاده از پیوند وابسته ساز باعث پیوستگی دو جمله به هم می‌شود.

پیوندهای وابسته‌ساز: که، تا، چون، زیرا، اگر، با اینکه، تا اینکه، علی رغم

جمله مرکب = ۱. جمله هسته / پایه + پیوند وابسته‌ساز + جمله وابسته / پیرو

۲. پیوند وابسته‌ساز + جمله وابسته / پیرو + جمله هسته / پایه

جمله بعد از پیوند وابسته ساز، حتماً جمله وابسته / پیرو است.

جمله مرکب: بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست

هسته/پایه جمله وابسته / پیرو

برون آدمی ز ابر، کان چهره مشعشع تابانم آرزوست

جمله هسته/ پایه جمله وابسته / پیرو

آن که یافت می‌نشود، آنم آرزوست

وابسته/ پیرو هسته/ پایه

دریاب که مبتلای عشقم

هسته وابسته

بیچارگی ورا چو دیدند در چاره‌گری زبان کشیدند چو بیچارگی او را دیدند

جمله وابسته/ پیرو جمله هسته / پایه

گفتند به اتفاق یک‌سر کز کعبه گشاده گردد این در

جمله هسته / پایه جمله وابسته / پیرو

دانست که دل اسیر دارد

هسته وابسته

آبی تر از آنیم که بی‌رنگ بمیریم

هسته / پایه وابسته / پیرو

پیوندهای هم‌پایه ساز: و یا اما ولی / ولیک / لیکن / ولیکن /

دو جمله ساده: اشتر طلبید و محمل آراست

جمله ساده جمله ساده

به خانه بیا یا استراحت کن

جمله ساده جمله ساده

خسته بودم ولی ادامه دادم.

جمله ساد جمله ساده

دو تلفظی‌ها: (سال دهم)

واژه‌های دوتلفظی، یک واژه با یک معنا و یک شکل نوشتاری است که می‌توان آن را به دو شکل تلفظ کرد:

۱. با حرکت سکون	۲. با حرکت ِ ، ِ ، ِ	روزگار - روزگار Ruzegar - Ruzgar		
آسمان - آسِمان	مهربان - مهربان	آموزگار - آموزگار	آشکار - آشکار	کارگر - کارگر
کردگار - کردِگار	آشنا - آشنا	استوار - استوار	جاودان - جاودان	سازگار - سازگار
آبرو - آبرو				

معنی واژه‌های بالا یکسان است اما دو شکل تلفظ دارند.

واژه‌های دوتلفظی به دو شکل بخش می‌شوند: ۱. روز گار ۲. رو زِ گار

نکته‌هایی که باید دقت کنیم تا در تشخیص واژه‌های دوتلفظی اشتباه نکنیم:

۱. واژه باید فارسی باشد نه عربی مثلاً بلاغت یا بلاغت دوتلفظی نیست. در زبان عربی یا ِ و در زبان فارسی با ِ تلفظ می‌شوند.

۲. تلفظ دوم نباید غلط باشد مثل چشم که تلفظ درست آن چَشم است. راهش درست است و راهش نادرست

زَمین درست، زمین نادرست

۳. نباید دو واژه متفاوت باشند مثلاً آخر (دیگر) - آخر (پایان) فراق (جدایی) - فراق (آسودگی) بدکار - بدکاره
صِلاح - سَلاح مَلک (فرشته) - مَلک (قلمرو) - مَلک (زمین، دارایی) کِرم (حشره خزنده) - کِرم (پماد)
دوتلفظی نیستند.

تحول معنایی واژه در گذر زمان: (سال دهم)

۱. معنای گذشته خود را حفظ کند: مادر، نور، آب و ... امروز همان معنایی را دارند که هزار سال پیش داشتند.

۲. معنای گذشته را از دست بدهد و معنای جدید بگیرد (تحول معنایی)

در گذشته به معنای ثروت بوده و امروز به معنای هیئت وزیران

معنای شوخ در گذر زمان تغییر کرده؛ شوخ در گذشته به معنای چرک و امروز بذله‌گو
معنای باز کردن در گذر زمان تغییر کرده؛ باز کردن در گذشته به معنای شستن و امروز گشودن است
معنای شدن در گذر زمان تغییر کرده؛ شدن در گذشته به معنای رفتن و امروز به معنای فعل اسنادی گشتن
سفینه در گذشته به معنای کتاب شعر و امروز کشتی‌هوایی
کثیف در گذشته به معنای متراکم و امروز ناپاک
متواری در گذشته به معنای پنهان و امروز فراری
دستور در گذشته به معنای وزیر و امروز امر / فرمایش
رعنا در گذشته به معنای دیوانه و امروز به معنای خوش‌هیكل
رقیب در گذشته به معنای مراقب بوده اما امروز به معنای حریف یا کسی که با آن رقابت می‌کنیم
شاید در گذشته فعل بوده به معنای شایسته است و امروز قید شک و تردید است.

۳. ضمن حفظ معنای گذشته، معنای جدید گرفته:

یخچال: یخچال طبیعی امروز: وسیله‌ای در آشپزخانه

سپر: وسیله دفاع در جنگ امروز: سپر ماشین

رکاب اسب رکاب دوچرخه، رکاب لباس

۴. معنا از زبان حذف شده:

برگستوان، آزنداک، دستار، سوفار

انواع ک:

کاف شباهت: ماهک (شبه ماه)، پشمک (شبه پشم)، عروسک (شبه عروس)

تحیب: مامک (مادر دوست داشتنی)، بابک (بابای دوست داشتنی) دخترک (دختر دوست داشتنی)

تصغیر: خورجینک (خورجین کوچک)، شاخک (شاخ کوچک) آزمونک (آزمون کوچک)، اتاقک، پیامک، شهرک

تحقیق: مردک، زنک

بدل (یازدهم)

۱. جزء نقش‌های اصلی نیست و جزء ارکان جمله شمرده نمی‌شود.

۲. توضیح اضافه است

۳. قابل حذف است

۴. نقش تَبَعی است یعنی یه دنبال نقش دیگری می‌آید پس امکان ندارد جمله با بدل آغاز شود.

۵. معمولاً بین دو ویرگول قرار می‌گیرد.

۶. بدل با نقش پیش از خود، یکی است یعنی هر دو کلمه به یک نفر اشاره دارند.

۷. می‌توان بدل را با نقش پیش از آن جا به جا کرد.

۸. خود می‌تواند در نقش بدل قرار بگیرد. من خودم گفتم

خانم نوربخش، مسئول پایه یازدهم، امروز مرخصی است. خانم نوربخش همان مسئول پایه یازدهم است.

گروه نهادی گروه بدلی از نهاد

مسئول پایه یازدهم، خانم نوربخش، امروز مرخصی است.

گروه نهادی بدل

من، دبیر فارسی شما، از مطالعه کم شما و غیبت‌های مکرر شما شکایت دارم.

بدل

من، زهرا صمدی، مدعی کسب مقام اول المپیک هستم.

بدل

دختر عموی من، روشنک، دیروز پرواز کرد. دختر عموی من، همان روشنک است.

مَجَاز: یعنی یک واژه با اجازه جای واژه دیگری بنشیند. (سال دهم)

گذشته، آیند، جزء، کل، محل قرار گیری (ظرف و مظلوف مثل لیوان و آب درون لیوان)

من اجازه ندارم بگویم میز، منظورم صندلی باشد.

اجازه دارم بگویم سرم درد می کند در حالی که پیشانی ام درد می کند زیرا پیشانی جزئی از سر است.

اجازه دارم بگویم چوب به جای میز، مبل، تخت، ویتترین زیرا این وسایل از جنس چوب هستند.

اجازه دارم بگویم، شهر به استقبال قهرمان رفت زیرا مردم در شهر زندگی می کنند.

اجازه دارم بگویم دستم را بریدم زیرا انگشتم جزئی از دستم هست.

اجازه دارم بگویم سرم را رنگ کردم زیرا مو جزئی از سر است.

اجازه دارم بگویم دو لیوان خوردم زیرا نوشیدنی در لیوان قرار می گیرد.

اجازه دارم به دانشجوی پزشکی بگویم خانم دکتر زیرا در آینده پزشک خواهد شد.

اجازه دارم به شراب بگویم آب انگور زیرا در گذشته آب انگور بوده است.

سر آن ندارد امشب که برآرد آفتابی

سر مجاز از قصد و اندیشه است زیرا سر محل اندیشیدن و تصمیم گرفتن است.

گل در بر و می در کف و معشوق به کام است

می مجاز است از جام شراب

استعاره: یک واژه به دلیل شباهت، جای واژه دیگر به کار رود. (سال دهم)

استعاره = مجاز + تشبیه

۱. مجازی است بر پایه تشبیه یعنی یک واژه به دلیل شباهت، جای واژه دیگری به کار رفته است.

۲. تشبیه فشرده است یعنی مشبه یا مشبه‌به حذف شده است.

استعاره تشبیهی است که فقط یک رکن از چهار رکن را دارد.

الف) سرو من آمد. سرو: مشبه‌به هست برای مشبه (معشوق بلندبالا) که محذوف است.

چرا نمی‌توانم بگویم سرو مجاز از انسان قد بلند است؟ زیرا انسان قد بلند قبلاً سرو نبوده در آینده هم سرو نخواهد شد. انسان قد بلند نه جزئی از سرو است نه سرو جزئی از انسان قد بلند، یا محل قرار گرفتن انسان قد بلند، سرو نیست.

ب) دست روزگار روزگار (مشبه) به انسانی تشبیه شده است که دست دارد. مشبه‌به (انسان) حذف شده است.

در هر دو مورد نمی‌توانم بگویم آرایه تشبیه داریم زیرا هر دو رکن تشبیه (مشبه و مشبه‌به) نیامده. اگر یک رکن تشبیه بیاد استعاره است نه تشبیه.

نوش لعلت ما را به آرزو کشت. چرا شاعر اجازه داشته به جای لب از واژه لعل استفاده کند؟ زیرا لب شبیه سنگ لعل، سرخ رنگ است.

اضافه استعاری: جزئی از مشبه‌به محذوف (۸۰ درصد موارد عضو انسان) + مشبه (سال دهم)

دل خاک، سینه زمین، دل شب، دست روزگار، بازوی کشور، رخ ماه، چهره خورشید، روی ماه، فروغ رویت، بال آرزو

راه مرگ، عقربه تاریخ، صفحه تاریخ

اضافه تشبیهی: مشبه‌به + مشبه (دوره اول)

گنج حکمت بلای عشق آتش عشق سیلاب احساسات تاج عزت دریای غم گوهر
دانش صبح امید آینه دل کمند گیسو

تفاوت اضافه استعاری با اضافه تشبیهی:

در اضافه تشبیهی (آتش عشق) می‌توانیم بگوییم عشق مثل آتش است اما در اضافه استعاری (دست روزگار) نمی‌توانیم بگوییم روزگار مثل دست است.

ایهام: یعنی یک واژه طوری در متن (شعر / نثر) به کار رود که هر دو معنی آن به ذهن بیاید و نتوانیم تشخیص دهیم منظور شاعر کدام بوده است. (سال دهم)

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی / نروم جز به همان ره که توام راهنمایی

تو ام راهنمایی: ۱. فقط به راهی می‌روم که تو آن راه را به من نشان داده باشی

۲. فقط به همان راه می‌روم زیرا راهنمای من تو هستی.

ما نمی‌توانیم تشخیص دهیم منظور شاعر معنای شماره ۱ بوده یا ۲

حس آمیزی

*چهره بانمک چهره را با حس بینایی می‌بینیم اما نمک را با حس چشایی متوجه می‌شویم

بینایی + چشایی = حس آمیزی

*خبر تلخ خبر را می‌شنویم، طعم تلخ را می‌چشیم

شنوایی + چشایی = حس آمیزی

*حرف‌هایم مثل یک تکه چمن روشن بود حرف‌ها را می‌شنویم اما روشنایی را می‌بینیم

شنوایی + بینایی = حس آمیزی

*طعم آفتاب طعم را با حس چشایی می‌فهمیم و گرمای آفتاب را با لامسه حس می‌کنیم

چشایی + لامسه / بینایی = حس آمیزی

نگاه سرد نگاه را می‌بینیم اما سرما را با لامسه احساس می‌کنیم

بینایی + لامسه = حس آمیزی

ایهام تناسب: یک واژه در متن به کار رفته است که ۲ معنی دارد اما کاملاً مطمئن هستیم که کدام معنای آن در شعر به کار رفته است و کدام به کار نرفته است اما شاعر برای هنرآفرینی و درگیر کردن ذهن خواننده، واژه‌ای متناسب با معنایی که در شعر به کار نرفته است، می‌آورد.

به عبارت دیگر در این مورد، ما مطمئن هستیم کدام معنای واژه در شعر به کار رفته است اما تناسبی که در شعر به کار رفته است باعث **توهم** ما می‌شود که معنای دوم هم در شعر به کار رفته باشد.

ایهام، توهم، وهم، اوهام همخانواده هستند.

ایهام تناسب: واژه: ۱. معنایی که در شعر به کار رفته

۲. معنایی که در شعر به کار نرفته است با واژه‌ای دیگر تناسب دارد.

مهترت به جان رسید و به عیوق بر شدم.

مهر: ۱. محبت (معنایی که در شعر به کار رفته است)

۲. خورشید (معنایی که در شعر به کار نرفته است) خورشید تناسب دارد با عیوق (نام ستاره)

ده روز مهر گردون افسانه است و افسون / نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا

ایهام تناسب مهر: ۱. خورشید +

۲. محبت - تناسب دارد با نیکی

مهر در این شعر حتماً به معنای خورشید است اما واژه نیکی باعث می‌شود به توهم بیفتیم که به معنای محبت است.

حُسن تعلیل

حُسن: نیکویی / زیبایی تعلیل: علت آوردن

برای موضوع علمی، دلیل ذوقی و هنری می‌آورد.

* بارش باران، دلیل علمی دارد اما شاعر می‌گوید آسمان به خاطر آمدن بهار به همه شادباش می‌دهد.

حسن تعلیل: آسمان به خاطر شادی از آمدن بهار، می‌بارد.

* ریختن برگ‌های پاییزی دلیل علمی دارد اما شاعر می‌گوید، درخت برگ‌های طلایی‌اش را هدیه می‌دهد.

* درختان به احترام تو (امام حسین) ایستاده‌اند.

* چو سرو از راستی بر زد علم را ندید اندر جهان تاراج غم را؟

حسن تعلیل: درخت سرو ایستاده است زیرا تا به حال غم ندیده است.

* هنگام سپیده‌دم خروس سحری دانی ز چه رو همی کند نوحه‌گری؟

یعنی که نمودند در آینه صبح از عمر شبی گذشت و تو بی خبری

حسن تعلیل: دلیل سحرخوانی خروس، حسرت او از گذر عمر انسان ناآگاه است.

* رسم بدعهدی ایام چو دید ابر بهار گریه اش بر سمن و سنبل و نسرين آمد

حسن تعلیل: علت بارش بهاری، گریه آسمان از بدعهدی روزگار است

صفت فاعلی مرکب مرخم

صفت: ویژگی یا حالت را می‌رساند و اسم نیست؛ شنوا، زیبا و ... (اسم را می‌توان بدون واسطه نشان داد مثل درخت، قلم، کاغذ، آدم و ...)

فاعل یعنی کسی یا چیزی که کار انجام می‌دهد مانند نویسنده، گوینده، شنوا، خندان، پاک‌کن، رنگار (در برابر صفت فاعلی مفهوم صفت مفعولی را دارم).

مفعولی	فاعلی
نوشته	نویسنده
گفته	گوینده
معشوق	عاشق
پاک شده	پاک‌کننده
جرم‌دایی شده	جرم‌زدا
آموخته شده	آموزنده

مرکب: ترکیب حداقل دو واژه مستقل است مثل جرم‌زدا، دادجو، پاک‌کن، دادستان، آبمیوه‌گیر، رودخانه، سفیدرود، دادگستر، دلنواز، دلنشین، جهانگیر، رنگار، کار آفرین، تیربار، ایرادگیر، پولدار، خاک‌انداز، جاروکن، پاروکن

مرخم: در طول زمان، پسوند فاعلی سنده از پایان واژه جدا شده است.

صفت فاعلی مرکب وندی	صفت فاعلی مرکب مرخم
جهان‌گیرنده	جهانگیر
جرم‌زداينده	جرم‌زدا
پاک‌کننده	پاک‌کن
بت‌پرستنده	بت‌پرست
جهان‌آفریننده	جهان‌آفرین

ساختمان فعل: ملاک تشخیص ساختمان فعل، مصدر است.

۱. فعل ساده: مصدر آن یک واژه است: خورده است (مصدر خوردن) دارم می‌روم (مصدر رفتن)

می‌گویند (مصدر گفتن) بخواهی (خواستن)

۲. پیشوندی: پیش از فعل، پیشوند هست مثل در، فرو، بر، باز،

۳. مرکب: از دو کلمه تشکیل شده است

۱. قسمت اول نمی‌تواند مسند یا مفعول جمله باشد.

۲. قسمت اول آن نمی‌تواند ی نکره یا تر بگیرد.

ساده	پیشوندی	مرکب
خوردن	فرو خوردن برخوردن	زمین خوردن
داشتن	برداشتن	دوست داشتن
دادن	در دادن	گوش دادن
گشت	بازگشت	

من تو را دوست دارم. (دوست را نمی‌توانم مفعول جمله بگیرم)

مفعول

در را باز کرد. چون می‌توانم بگویم در را بازتر کرد، پس باز کرد فعل مرکب نیست و باز، مسند آن است.

او برای رسیدن به هدفش تلاش کرد. چون می‌توان گفت تلاشی کرد، پس تلاش کرد فعل مرکب نیست و تلاش مفعول جمله است.

شیوه عادی و بلاغی (پایه دهم)

شیوه بلاغی: جا به جا شدن اجزای جمله برای زیبایی یا تأکید

شیوهٔ عادی: اجزای جمله به ترتیب (نهاد + مفعول / متمم / مسند + فعل) قرار گرفته اند.

شیوهٔ عادی	شیوهٔ بلاغی
از بلای عشق آزادم کن	آزاد کن از بلای عشقم
گویند ز عشق جدایی کن	گویند ز عشق کن جدایی
این، طریق آشنایی نیست	این نیست طریق آشنایی
توفیق رستگاری به من بده	توفیق دهم به رستگاری
چون موسم حج رسید برخاست	-
اشتر طلبید و محمل آراست	-
تو سرو جویباری	-
حاجت گه جملهٔ جهان اوست	-
گاهی که سنگ حادثه از آسمان رسد اول بلا به مرغ بلند آشیان رسد	

شبکهٔ معنایی (یازدهم)

تضاد: سیاه ≠ سفید روز ≠ شب خوب ≠ بد

ترادف: هم معنی

بینی = دماغ عشق = محبت دوست = یار بن = ریشه

تَضْمُنْ: جزء و کل

صورت - لب دست - انگشت انگشت - ناخن پا - ران بدن - پا

لوازم التحریر - دفتر آسمان - ماه گیاه - ریشه لباس - یقه

تناسب: با هم عضو یک مجموعه هستند، مثل همکلاسی‌ها

لب، چشم، بینی، ابرو مداد، خودکار، کتاب ریشه، برگ

*در قلمرو ادبی، لب با صورت مراعات نظیر دارد اما در قلمرو زبانی، صورت و لب رابطهٔ تضمن دارند.

نقش‌های تبعی:

۱. معطوف: واژه بعد از واو عطف

انواع واو: ۱. ربط / پیوند همپایه‌ساز دو جمله مستقل را بهم ربط می‌دهد. رفتم و دیدم.

۲. عطف دو واژه هم نقش را به هم وصل می‌کند. زهرا و مریم را دیدم.

معطوف

۲. بدل

۳. تکرار مریم آمد، مریم.

نهاد تکرار

انواع واو: ۱. عطف (بین دو کلمه، داخل یک جمله) ۲. ربط (بین دو جمله)

*برای تشخیص واو ربط از عطف حتماً باید در آغاز جمله‌ها را تفکیک کنیم، اگر و داخل یک جمله قرار گرفته باشد، واو عطف است و اگر بین جمله‌ها قرار گرفته باشد، واو ربط است.

۱. عطف: بین دو واژه هم‌پایه (هم‌نقش) قرار می‌گیرد.

سال هفتم: سکوت و تأمل نشانه خرد است.

گروه نهادی

سال هشتم: سکوت و تأمل نشانه خرد است. پس نهاد حقیقی، سکوت (هسته) است

هسته (نهاد)

سال دهم: سکوت و تأمل نشانه خرد است. هسته + و عطف + معطوف

نهاد معطوف

سکوت و تأمل هر دو نهاد فعل است، هستند یعنی هم پایه هستند.

*فقط یک جمله و یک فعل داریم.

داخل جمله «هوا سرد شد» نمی توانیم «و» بگذاریم چون هم پایه (هم نقش) نیستند.

نهاد مسند فعل

هوا سرد و بارانی شد. سال هفتم، سرد و بارانی را با هم گروه مسندی می گرفتیم.

مسند معطوف

عشق و درویشی و انگشت نمایی و ملامت همه سهل است / تحمل نکنم بار جدایی /

نهاد معطوف معطوف معطوف

*فقط یک جمله است و «و» داخل جمله و بین کلمات هم پایه آمده است پس حتماً واو عطف است.

۲. حرف ربط / پیوند هم پایه ساز بین دو جمله هم پایه مستقل قرار می گیرد.

او همه تلاش خود را کرد و با خیال راحت منتظر دیدن نتیجه شد.

جمله مستقل ربط جمله مستقل

* به شمارش جمله ها و فعل های محذوف دقت کنید.

امید را در نومیدی بسته دان و نومیدی را در امید

جمله مستقل ربط جمله مستقل

شمع حق داشت به پروانه نمی آید عشق / و گل باید پرپر می شد.

جمله مستقل حرف ربط جمله مستقل
عشق نهاد فعل نمی آید گل نهاد فعل می شد

نیما زبر و زرنگ می آمد و می رفت.

عطف ربط

من هم که شاعر نبودم؛ / و علاوه بر آن جوانکی بودم / و توی جماعت بُر خورده بودم

ربط ربط

شاعر از یوش گریخته / و در کوچه پاریس!

ربط

دیگر او را ندیدم تا به خانه شمیران رفتند؛ شاید در حدود سال ۲۹ و ۳۰.

عطف